

## استعاره‌های مربوط به چشم و قلب در تبری: رویکردی شناختی<sup>۱</sup>

سیده مطهره محمدزاده<sup>۲</sup>

دانشجوی دکتری زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه رازی

عامر قیطوری<sup>۳</sup>

دانشیار گروه زبان و ادبیات انگلیسی، دانشگاه رازی

خسرو غلامعلی‌زاده<sup>۴</sup>

استادیار زبان‌شناسی، دانشگاه رازی

### چکیده

با در نظر گرفتن این مدّعی زبان‌شناسان شناختی که معانی براساس تجارب مادی بنیادی، مفهوم‌سازی می‌شوند، سعی بر آن است که روش‌های گوناگونی را که گویشوران تبری از واژه‌های دال بر دو عضو چشم و قلب به‌مثابه منابع مفهومی برای خلق اصطلاحات استعاری از آن‌ها بهره می‌گیرند بررسی شود؛ داده‌های مورد تحلیل به‌طور عمده از شانزده مصاحبه با گویشوران تبری و پرسش‌نامه‌ای که دانش آنان در مورد دو مفهوم چشم و قلب را بررسی می‌کرد، به‌دست آمده است؛ همچنین داده‌ها را یکی از نویسندگان که خود بومی تبری است، بررسی کرده است. نتایج پژوهش، نشان داد که استعاره‌های شکل‌گرفته براساس دو مفهوم قلب و چشم بر دو باور استعاری استوارند که به‌ترتیب عبارت‌اند از: «بینایی، تفکر، شناخت و فهم»؛ «قلب ظرف است»؛ «قلب اندام است»؛ و «ضربان قلب، احساس است». ادعایی که با در نظر گرفتن این استعاره‌های مفهومی زیرین، می‌توان مطرح کرد این است که «اندام ادراکی، نشان‌گر خود ادراک است».

**کلیدواژه‌ها:** گویش تبری، استعاره مفهومی، معنی‌شناسی شناختی، استعاره بدن‌مند.

---

۱- مقالات این شماره با تأخیر در سال (۱۳۹۸) پذیرش و چاپ شده‌اند.

۲- پست الکترونیکی نویسنده مسئول:

Motahreahmohamadzadeh@yahoo.com

۳- پست الکترونیکی:

amer@razi.ac.ir

۴- پست الکترونیکی:

kh.gholamalizade@gmail.com

## ۱- مقدمه

استعاره مفهومی، حوزه‌ای مرتبط با معناشناسی شناختی است که در آن، استعاره، به‌مثابه فرایند درک حوزه‌ای مفهومی با استفاده از حوزه مفهومی دیگر تعریف می‌شود. استعاره، نگاشتی میان حوزه مفهومی ملموس‌تر و شناخته‌شده (حوزه مبدأ) و حوزه‌ای مفهومی است که به سازمان‌دهی آن کمک می‌کند (حوزه هدف). استعاره، درحقیقت، ابزاری است برای مفهوم‌سازی یک حوزه از تجربه در قالب حوزه‌ای دیگر. به‌عبارتی، ماهیت استعاره، ادراک و تجربه یک چیز در قالب چیزی دیگر است (لیکاف و جانسون، ۱۹۸۰)؛ بنابراین، برای هر استعاره می‌توان یک حوزه مبدأ و یک حوزه هدف مشخص کرد. درنتیجه، حوزه‌های مبدأ، به تجربه‌های ملموس و حوزه‌های هدف، به تجربه‌های انتزاعی‌تر گرایش دارند. جانسون و لیکاف (۲۰۰۲) بر این باورند که ما در مورد مفاهیم انتزاعی، براساس معانی تجسم‌یافته از حوزه‌های مبدا فیزیکی و مکانی، مفهوم‌سازی و استدلال می‌کنیم. گسترش فیزیکی برپایه فرایند نگاشت شناختی استوار است که در آن جنبه‌های ساختاری خاصی از حوزه ملموسی، مانند فضا، به حوزه هدف انتزاعی، مانند زمان، نگاشت می‌شود.

به‌باور لیکاف و جانسون (۱۹۹۹)، همبستگی قدرتمندی که در تجارب تجسم‌یافته روزانه به‌چشم می‌خورند، سبب خلق استعاره‌های «ابتدایی» یا «بنیادی» می‌شوند؛ مانند «صمیمیت نزدیکی است» یا «مشکلات موانع هستند»؛ بنابراین، استعاره مفهومی‌ای نظیر «نظریه‌ها ساختمان هستند»، همان‌گونه که لیکاف (۱۹۴۱) و جانسون (۱۹۴۹) توصیف کرده‌اند، دارای مفاهیم فیزیکی به‌مثابه مبدأ و مفاهیم ذهنی انتزاعی به‌منزله مقصد است و می‌تواند به‌وجودآورنده مجموعه‌ای نامحدود از استعاره‌ها باشد، از جمله «نظریه‌های شما فاقد فونداسیون هستند». یا «او باید استدلال محکم‌تری بسازد». این دیدگاه نسبت به استعاره، به‌مثابه یک فرایند شناختی عام و به‌منزله مفهومی کلیدی در فرافکنی مفهومی یکی از ویژگی‌های بنیادی زبان روزمره است (لیکاف و جانسون، ۱۹۸۰).

درواقع، استعاره‌ها نقشی حیاتی در خلق و تعامل دانش بشری ایفا کرده و بخشی از زبان محاوره را تشکیل می‌دهند (گنتنر و مارکمن، ۱۹۹۷؛ هولیاک و تاگارد، ۱۹۹۵؛ لیکاف و جانسون، ۱۹۹۹). چنین دیدگاهی به استعاره، آشکارا دیدگاه سنتی و ادبی که استعاره را مفهومی تنها سبکی می‌داند که بین معانی لفظی و تلویحی، تمایز قائل شده و تأکید آن بر بافت‌های ادبی و بلاغی است، به چالش می‌کشد نه فقط

4. G. Lakoff &amp; M. Johnson

5. D. Gentner &amp; A. Markman

6. K. Holyoak &amp; P. Thagard

زبان، بلکه اندیشه و عمل ما نیز بر استعاره تکیه دارند.

بیشتر مطالعات انجام‌شده در مورد استعاره، مفهوم‌سازی بدن‌مند را تا حدی با فرهنگ مرتبط می‌دانند. گیز و برگ<sup>۷</sup> (۱۹۹۹) بر این باورند که استعاره‌های بدن‌مند نه تنها از بدن انسان سرچشمه گرفته و در ذهن او بازنمایی می‌شوند، بلکه از تعاملات بدنی که تا حد زیادی با دنیای فرهنگی توصیف می‌شوند، سرچشمه می‌گیرند. یو<sup>۸</sup> (۲۰۰۳) نیز رابطه بین بدن، فرهنگ و استعاره را به این صورت توضیح می‌دهد: استعاره‌های مفهومی اغلب ریشه در تجارب بدن‌مند دارند. مدل‌های فرهنگی، دیدگاه‌های ویژه‌ای را فراهم می‌کنند که از راه آن‌ها، جنبه‌های خاصی از تجارب بدن‌مند یا اعضای خاصی از بدن انسان، در درک مفاهیم انتزاعی، به طرز خاصی برجسته و معنامند در نظر گرفته می‌شوند. از دیگر مطالعات مرتبط می‌توان به یو (۲۰۰۰، ۲۰۰۱ و ۲۰۰۴)، اولزا<sup>۹</sup> (۲۰۱۱) و زاهدی (۲۰۱۲) اشاره کرد.

## ۲- زبان و مردم تبری

تبری یا مازندرانی، یکی از زبان‌های شاخه شمال غربی زبان‌های هندو-ایرانی است که به‌طور عمده در منطقه جنوبی دریای خزر در استان مازندران با جمعیتی بالغ بر ۳۰۷۳۹۴۳ نفر که ۱/۴٪ جمعیت کشور را تشکیل می‌دهد (سرشماری سال ۱۳۹۰) به آن تکلم می‌شود. از این زبان در مناطقی از استان‌های گلستان، سمنان و تهران نیز استفاده می‌شود. به‌مثابه یک زبان ایرانی شمال غربی (شاخه شمالی زبان‌های ایرانی غربی) از لحاظ ریشه‌شناسی واژگان، به‌طور نسبی به زبان گیلکی و با فاصله بیشتری به زبان فارسی استاندارد مرتبط است. زبان تبری شامل دوازده گویش مختلف است. بابل، منطقه‌ای که داده‌ها در آن جمع‌آوری شده است، شهری است و واقع در قسمت مرکزی استان با جمعیتی بالغ بر ۴۶۴۵۳۸ نفر.

تاکنون مطالعات بسیاری در زمینه زبان تبری صورت پذیرفته است که به‌طور عمده به مسائل نحوی تبری پرداخته‌اند؛ از جمله این مطالعات می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد: (هومند، ۱۳۶۹، فلاح، ۱۳۸۱، کلباسی، ۱۳۷۲ و ۱۳۷۶؛ شگری، ۱۳۷۰، ۱۳۷۴، ۱۳۷۶، ۱۳۷۹، ۱۳۸۴، ۲۰۰۲ و ۲۰۱۰). برخی دیگر از این مطالعات با جنبه‌های جامعه‌شناختی زبان سر و کار دارند (جهانگیری، ۱۳۵۳؛ بشیرنژاد، ۱۳۷۹، بشیرنژاد، ۱۳۸۱، حجازی کناری، ۱۳۷۲، واسو جویباری، ۱۳۸۵) و تعدادی نیز به بررسی تاریخ تحولات واژگانی آن پرداخته‌اند (حجازی کناری، ۱۳۷۴). جنبه‌های معناشناختی این زبان، به‌خصوص

7. R. Gibbs & E. Berg

8. N. Yu

9. I. Olza

حوزه‌های مربوط به استعاره و مجاز تاکنون مورد توجه قرار نگرفته است.

### ۳- روش پژوهش

داده‌های این مطالعه براساس دانش زبانی یکی از نویسندگان به‌مثابه گویشور بومی این زبان و همچنین از راه انجام مصاحبه با شانزده گویشور بومی دیگر که دامنه سنی آن‌ها از ۱۷ تا ۷۸ سال بوده، به‌دست آمده است. افزون بر مصاحبه، یازده تن از گویشوران که خواندن و نوشتن می‌دانستند، به پرسش‌نامه کتبی درمورد استعاره‌های مربوط به چشم‌ها و قلب پاسخ دادند. در مصاحبه‌ها از آن‌ها خواسته شده بود که هر عبارت یا اصطلاحی را که در زبان تبری دربردارنده واژه‌های دال بر دو عضو «چشم» و «قلب» هستند را با شرح معنای آن ذکر کنند. درضمن از آن‌ها خواسته شده بود که سازوکار عمل این دو عضو را در بدن براساس باور و نگرش خود بیان کنند. پرسش‌نامه‌ها نیز که حاوی شش پرسش همانند بودند، فرصت بیشتری برای پاسخگویی فراهم می‌کردند. در مواردی نیز مصاحبه‌ها هم‌زمان با چند نفر انجام شد تا احساسات منفی احتمالی ناشی از قرارگرفتن در جو مصاحبه، از بین رفته و افراد با آسودگی بیشتری به پاسخ‌گویی تشویق شوند و نیز بعضی از پاسخ‌ها، خود پاسخ‌هایی دیگر را در سایر مصاحبه‌شوندگان برانگیزند. در مجموع ۷۳ ترکیب استعاری به‌دست آمد که ۴۱ مورد مربوط به قلب و ۳۲ تای باقی مربوط به چشم بود.

### ۳-۱- اهمیت چشم و قلب در زبان تبری

در زبان تبری، واژه‌های دال بر عضو «چشم» دو واژه «چش» و «چشم» و واژه‌های دال بر عضو قلب، دو واژه «دل» و «قلب» هستند که در هر دو مورد واژه‌های دوم یعنی «چشم» و «قلب» کاربرد رسمی‌تری دارند. بیشتر عبارات و اصطلاحاتی که دربردارنده این دو واژه و سایر واژه‌هایی که بر این دو عضو دلالت دارند، هستند؛ اهمیت این اعضا را با توجه به نقش آن‌ها در بدن انسان و به‌طور کلی، نقش آن‌ها در شناخت و احساسات منعکس می‌کنند.

ضرب‌المثل‌های زیر از زبان تبری اهمیت چشم‌ها و قلب را در ارتباط با دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم، نشان می‌دهند.

۱) hezâr bâr beštu, attâ bâr badien keje. الف (۱)

کجا دیدن بار یک بشنو بار هزار

‘یک بار دیدن از هزار بار شنیدن بهتر است.’

del ne-dâr-ni, zendegi nake-ni ب.

قلب تو-نکردن زندگی تو-داشتن-نه

‘اگر قلب نداشته باشی، زندگی نمی‌کنی.’

چشم‌ها دیدن همه‌چیز را می‌کنند و با دیدن است که به شناخت از جهان خود می‌رسیم. قلب، زنده‌بودن ما را ممکن ساخته است؛ زیرا خون را در بدن ما به گردش درمی‌آورد؛ اما این عضو از دیرباز با احساسات گوناگونی همچون شادی، غم، محبت، عشق و حتی شجاعت تداعی می‌شده است. همان‌گونه که در ضرب‌المثل (۱ الف) دیده می‌شود، اهمیت دیدن از شنیدن بیشتر است؛ به این معنا که چشم‌ها مهم‌تر از گوش‌ها هستند؛ زیرا به تنها یک‌بار دیدن با چشم‌ها بیشتر می‌توان اعتماد کرد تا هزاربار شنیدن با گوش‌ها.

آن‌گونه که ضرب‌المثل (۱ ب) نشان می‌دهد، نقش قلب در بدن آن‌قدر حیاتی است که کسی بدون آن نمی‌تواند زندگی کند. این بدان معنا است که احساسات آن‌چنان نقش حیاتی‌ای در زندگی ایفا می‌کنند که زندگی بدون آن‌ها میسر نیست؛ زیرا اگر قلبی در بدن وجود نداشته باشد، شخص زنده نخواهد ماند.

درحقیقت در بسیاری از عبارات و اصطلاحات زبان تبری، این دو عضو به‌گونه‌ای به‌کار رفته‌اند که گویی مهم‌ترین اعضای بدن انسان هستند. همان‌گونه که در عبارات (۲)، (۳) و (۴) مشخص است، این دو عضو نماینده‌ی کل وجود شخص یا چیز هستند.

‘ظاهر، جلوه، چهره، زیبایی’ (ابرو و چشم) *češ e abru* الف (۲)

‘چهره، ظاهر’ (اطراف چشم و چشم) *češ e čâl* ب.

‘کل وجود، سلامتی، هم‌دردی، احساسات’ (درون GEN دل) *del e darin* الف (۳)

‘حالت روحی، احساسات، طرز تفکر، وجدان’ (درون GEN دل) *del e dele* ب.

‘حالت روحی، حالت روحی به‌همراه احساسات’ (مغز و دل) *del o demâq* ج.

‘کل وجود، صبر، حالت روحی’ (چشم و دل) *del e češ* د)

برخی از عبارات‌های یادشده را می‌توان در جملات زیر (۵) مشاهده کرد:

*Vene češ e abru-e âšeq bay-ye.* الف (۵)

او-شدن عاشق GEN-ابرو و چشم مال او

‘او به‌خاطر زیبایش، عاشقش شد.’

ب. Me del e darin-e baver-di.

تو-بردن ACC-در و دل مال من

‘مرا نگران کردی.’

ج. Me del e češ-e baxer-de.

تو-خوردن ACC-چشم و دل مال من

‘مرا بی‌قرار و عصبی کردی.’

معنای عبارات (۲)، (۳) و (۴) به صورت استعاری در بافت جملات (۵) گسترش یافته است. به نظر می‌رسد که این عبارات از تعدادی استعاره و مجاز بنیادی زیرساختی نظیر «جزء، نماینده کل است» و «قلب، بدن است.» تبعیت می‌کنند. عبارتهای (۲ الف) و (۲ ب) گویای این هستند که چشم و ابرو به قدری در صورت فرد مهم هستند که می‌توانند نماینده همه صورت یا حتی نماینده کل ظاهر فرد باشند. اگر چشم و ابروی شخصی زیبا باشد، در کل، او زیبا است (۵ الف)؛ بنابراین، در اینجا اعضای از بدن نماینده کل بدن هستند. عبارتهای (۳ الف) و (۳ ب) نشان‌دهنده این حقیقت هستند که قلب، چنان عضو مهمی در بدن است که نماینده کل وجود فرد یا حالات روحی او است. عبارت (۳ ج) که ترکیبی از قلب و مغز است، نماینده خلق و خو و حالات روحی فرد به همراه احساسات او است که نشان‌گر اهمیت این اعضا در کنار هم است. (۵ ب) نشان می‌دهد که آنچه در قلب شخص رخ می‌دهد، ارتباط مستقیمی با احساسات شخص دارد. اگر چشم و دل کسی خورده شود (برده شود)، شخص دچار اضطراب خواهد شد (۵ ج)؛ بنابراین، چشم و قلب، مسئول احساسات شخص هستند.

مطالعه حاضر نشان‌دهنده این حقیقت است که چگونه عبارتها و اصطلاحات در بردارنده واژه‌های دال بر دو عضو چشم و قلب، معنای استعاری خود را بر اساس نقش خود به مثابه اعضای از بدن انسان دریافت می‌کنند. بخش‌های (۲) و (۳)، به ترتیب، نشان‌دهنده شیوه‌های مورد استفاده زبان تبری در مورد روش‌های عملکرد چشم و قلب و نگاهت استعاری چشم و قلب به منزله معرف شناخت، ادراک، احساس و فعالیت‌های دیگر هستند. بخش (۴)، در بردارنده نتیجه‌گیری کلی است.

### ۳-۱-۱- چشم در زبان تبری

در تبری، دیدن با چشم‌های شخص، به این صورت به کار می‌رود که گویی اشعه‌ای از نور، از چشمان خارج شده و به هدف می‌رسد؛ به این ترتیب، دیدن میسر می‌شود. این، بدان معنا است که اگر چنین اشعه‌ای در چشمان شخصی وجود نداشته باشد و از چشم خارج نشود، فرد قادر به دیدن نخواهد بود؛

البته این، تنها سازوکار دیدن در زبان تبری نیست. روش دیگر این است که چشم‌ها خود از جای خود خارج شده و به روی هدف می‌افتند، یا آن را می‌گیرند. این، بدان‌معنا است که چشم‌ها خود توانایی حرکت به سمت هدف را دارند؛ بنابراین، چشم‌ها به‌مثابه اشیائی متحرک در نظر گرفته می‌شوند، نه فقط اعضائی ثابت که تنها قادر به حرکت در جای خود هستند. چشم‌ها نه‌تنها می‌توانند از جای خود خارج شوند، بلکه قادر به گرفتن هدف نیز هستند؛ یعنی چشم، همانند جاندارى که دست دارد، قادر به گرفتن اشیاء است. اصطلاحات بسیاری در زبان تبری، نشان‌دهنده چنین نگرشی هستند.

۶) بینایی، (نور-GEN-چشم) češm-e su الف.

ب. دید، شادی، استعداد، بصیرت، (برق-GEN-چشم) češm-e barq

ج. دیدن، (افتادن-چشم) češ-daketen

د. دیدن، نگاه‌انداختن، شاهدبودن، (انداختن-چشم) češ-demhedâen

همان‌طور که (۶ الف) و (۶ ب) نشان می‌دهند، چشم‌ها قادر به فرستادن پرتوی از نور به سمت هدف هستند؛ بنابراین، چشم‌ها منابع نور هستند. این منابع، قادر به گسترش پرتوهای نور خود هستند که می‌توانند تماسی فیزیکی با هدف داشته باشند. (۶ ب) حتی بیان‌گر این واقعیت است که نور چشم‌ها می‌تواند نشان‌دهنده احساسات شخص، همچون شادی و نیز بیان‌گر توانایی‌های ذهنی شخص، نظیر استعداد باشد. براساس (۶ ج) و (۶ د)، چشم‌های شخص می‌توانند به روی هدف بیفتند. جملات (۷) نشان‌دهنده (۶ الف) و (۶ ب) در بافت زبانی هستند.

۷) Vene češ-e su kam bay-ye. الف

آن-شدن کم نور GEN-چشم مال او

‘بینایش ضعیف شده است.’

ب. Me češ dakete untâ dâr-e.

ACC-درخت آن افتاد چشم مال من

‘من آن درخت را دیدم.’

(۷ الف) نشان می‌دهد که اگر نور چشم فرد کاهش یابد، قدرت دید وی تضعیف می‌شود؛ بنابراین، این مقدار نور چشم است که قدرت بینایی را مشخص می‌کند. اگر نور چشم کسی کم نباشد، این قدرت را خواهد داشت که مسافت بیشتری را طی کند و در نتیجه، شخص می‌تواند بهتر ببیند. (۷ ب) سازوکار دیگری که برای صحبت از بینایی به‌کار می‌رود را نشان می‌دهد. وقتی چشم‌های شخص از

جای خود خارج می‌شوند و با هدف، تماس پیدا می‌کنند، یا روی هدف می‌افتند، شخص قادر به دیدن هدف خواهد بود.

در زبان تبری عبارتهایی وجود دارند که شامل واژه‌های دال بر عضو چشم بوده و با صفات ویژه‌ای همراهی می‌شوند.

۸) 'زرنگ، باهوش، عاقل' (چشم-DAT-تیز) tiz-e-češ. الف

ب. 'هوشیار، محتاط، حواس جمع' (چشم-DAT-باز) bāz-e češ. ب

ج. 'محتاط، با بصیرت، گستاخ' (چشم-DAT-شسته) bašesse-e-češ. ج

۸ الف) کاربردی استعاری از «چشم» را نشان می‌دهد چرا که چشم به‌عنوان چاقو یا خنجری که دارای لبه‌ای تیز است، در نظر گرفته شده است. معنای استعاری این عبارت، چشم را نه با دیدن که با شناخت، درک و تفکر تداعی می‌سازد. این حقیقت، گویای این نکته است که چشم، اندامی ادراکی در نظر گرفته می‌شود. وقتی چشم شخصی باز است، نسبت به حوادث پیرامون خود توجه دارد (۸ ب). اگر چشم شخصی شسته شود، نسبت به پیرامون خود آگاه‌تر می‌شود (۸ ج). در این عبارت نیز، چشم‌ها به‌مثابه اندام‌هایی ادراکی در نظر گرفته شده‌اند. در حقیقت، استعاره زیرین در این موارد، عبارت است از «دیدن، ادراک است».

روشی که یک هدف، برای قادر ساختن چشم‌ها به دیدن خود، به کار می‌برد نیز قابل توجه است. زمانی که یک هدف، در گرفتن چشمان شخصی یا وادار کردن آن‌ها به خارج شدن از جای خود موفق شود، چشمان را به دیدن خود وا می‌دارد.

۹) الف. Me češ-e bayt-e.

آن-گرفت ACC-چشم مال من

'چشمم را گرفت؛ چشمگیر بود.'

ب. Me češ-e dar biyârde.

آورد بیرون ACC-چشم مال من

'بسیار خارق‌العاده یا برجسته بود.'

این عبارت‌ها، چشم را به‌گونه‌ای در نظر گرفته‌اند که گویی با هدف، گرفته شده یا بیرون کشیده شده‌اند؛ بنابراین، می‌توان گفت این موارد، کاربردهایی استعاری از عضو چشم هستند. زمانی که هدفی چنین قدرتی داشته باشد، می‌تواند توجه شخص را جلب کند.



اصطلاحاتی در زبان تبری وجود دارند که شامل واژه‌های دال بر عضو «چشم» بوده و بیان‌گر حالت‌های ذهنی یا فعالیت‌های ذهنی، نظیر تفکر و شناخت هستند.

۱۰) الف. Še čes-e vâ haken.

انجام دادن باز ACC-چشم خودش  
(مراقب باش؛ هوشیار باش (lit. 'چشم‌ت را باز کن.')

ب. Še čes-e bašur.

بشوی ACC-چشم خودش  
(دیدگاهت را تغییر بده؛ lit. 'چشم‌ت را بشوی.')

ج. Še čes-e daves-si.

تو-بستن ACC-چشم خودش  
(نمی‌توانی واقعیت را ببینی (lit. 'چشم‌ت را بسته‌ای.')

د. Vene čes kur bay-ye.

او-شدن نابینا چشم مال او  
(نمی‌تواند حقیقت را درک کند (lit. 'چشم‌انش نابینا شده است.')

ه. Čes ne-dâr-me ve-re bavi-nem.

من-دیدن ACC-او من-داشتن-نه چشم  
(نمی‌توانم او را تحمل کنم؛ از او متنفرم (lit. 'چشم دیدن او را ندارم.')

و. Me čes xale xâre kijâ-e.

است-دختر خوب خیلی چشم مال من  
(از نظر من دختر خوبی است (lit. 'در چشم من دختر خوبی است.')

(۱۰ الف) نشان می‌دهد که بازکردن چشم شخص به معنای بهتر دیدن است که در معنای استعاری، آگاه و محتاط بودن شخص را نشان می‌دهد؛ بنابراین، «دیدن، همان شناخت است». شستن یا پاک کردن چشم‌ها، به معنای دیدن متفاوت است که در معنای استعاری، همان تفکر به شیوه‌ای متفاوت است (۱۰ ه). در نتیجه، زمانی که چشمان شما تمیز باشند، ذهن شما به روشی متفاوت (و بهتر) عمل خواهد کرد و تفکر شما نیز تغییر خواهد کرد؛ بنابراین، «دیدن، همان تفکر است». بستن چشمان شخص (۱۰ ج)، یا نابیناشدن (۱۰ د)، به معنای ناتوانی در دیدن حوادث پیرامون بوده و به صورت استعاری به معنای نبود

قدرت درک واقعیات است. ناینایی در (۱۰ د) درحقیقت ناینایی ذهنی است، نه فیزیکی؛ بنابراین، «دیدن، همان ادراک است». (۱۰ ه) فعالیت ذهنی دیگری را نشان می‌دهد که همان علاقه‌نداشتن به کسی یا چیزی است، یعنی «از دل برود، هر آنکه از دیده برفت»؛ بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که دیدن به‌طورمستقیم به ذهن انسان مرتبط است و در نتیجه «دیدن همان تفکر است». (۱۰ و) نشان می‌دهد چشم اندامی ادراکی است و چشم‌های شخص، همان تفکر او هستند. اگر چیزی در چشم شما خوب است، درواقع درنظر شما خوب است و این بدان‌معنا است که شما فکر می‌کنید آن‌چیز خوب است؛ بنابراین، می‌توان گفت چشم‌ها ابزارهایی برای تفکر و شناخت هستند.

درنهایت، آرزوی روشنایی برای چشمان کسی، نشان‌دهنده احساس شادی شما نسبت به وی یا بیان‌گر تبریک شما به شخص برای چیزی جدید یا یک موفقیت است.

11) Te češ rušen.

روشن چشم مال تو

‘تبریک! شادباش!’

(۱۱) بیان‌گر این نکته است که آرزوی نور یا روشنایی برای چشمان اشخاص، آرزویی مطلوب است؛ زیرا موجب بینایی بهتر یا درحقیقت، تفکر بهتر می‌شود.

اصطلاحاتی که تحلیل شدند، بیان‌گر کاربردهای استعاری «چشم» هستند. استعاره زیرین در این موارد عبارت است از: «دیدن همان شناخت تفکر یا ادراک است».

در این بخش، داده‌هایی از زبان تبری ارائه شده است که نشان‌دهنده روش‌هایی هستند که گویشوران برای توصیف دیدن از آن‌ها استفاده می‌کنند. دیدن، شامل فرستادن پرتوی از نور از چشم شخص به سمت هدف یا انداختن چشم شخص به روی هدف می‌شود؛ بنابراین، دیدن به صورت تماسی فیزیکی تعریف می‌شود. در نتیجه، استعاره مفهومی زیرین عبارت است از: «دیدن، همان لمس کردن است». در ادامه این بخش داده‌های دیگری از این زبان ارائه شده که برخی حالت‌ها و فعالیت‌های ذهنی را منعکس می‌کند. بینایی فیزیکی، بیان‌گر شرایط ذهنی یک فرد، افکار او، نظراتش و دیگر فعالیت‌های ذهنی اوست؛ بنابراین، استعاره مفهومی زیرین عبارت است از «دیدن، همان شناخت، تفکر، یا ادراک است». چشم‌ها، درحقیقت، اندام‌های ادراکی ما هستند که از راه آن‌ها نسبت به جهان، شناخت به‌دست‌آورده و آن را درک می‌کنیم. به‌نظر می‌رسد که این کاربردهای استعاری «چشم»، از نقشی که این عضو در بدن انسان ایفا می‌کند، سرچشمه گرفته‌اند؛ بنابراین، این استعاره‌ها، ریشه در تجارب بدن‌مند معمول و روزانه دارند.

### ۳-۱-۲- قلب در زبان تبری

در زبان تبری، نقش قلب در بدن انسان به‌طور معمول به این صورت بیان می‌شود که خون را از راه رگ‌ها به سراسر بدن انسان می‌فرستد؛ بنابراین، ضربان قلب، به‌صورت جریانی فیزیکی توصیف می‌شود. این جریان به‌طور مستقیم با احساسات گوناگون انسان در رابطه است. در نتیجه، استعاره مفهومی زیرین عبارت است از «ضربان قلب، همان احساس است». در چنین موقعیتی، عضو «قلب» طوری در نظر گرفته شده است که گویی یک بدن، با نیروهایی خاص است. قلب می‌تواند آسیب ببیند، حرکت داده شود، بشکند، یا راضی شود. قلب می‌تواند احساسات گوناگونی همچون عشق، نفرت، شادی، غم و دیگر احساسات انسانی را تجربه و حس کند. قلب حتی می‌تواند نرم یا سخت باشد. روشی دیگر برای سخن گفتن از قلب در این زبان، مجسم کردن آن به‌صورت ظرفی است که می‌تواند پر یا خالی شود و نیز دارای بخش‌هایی برای جای گرفتن اشخاص و اشیاء باشد. عبارات‌ها و اصطلاحات زبان تبری که در بردارنده عضو «قلب» هستند، بیان‌گر این استعاره‌های مفهومی زیرین هستند که «قلب، یک بدن است» و «قلب، یک ظرف است».

۱۲) 'دل‌شکسته، ناامید' (دل-شکسته) beškesse-del. الف

'ناراحت، آزرده، افسرده' (خون-دل) del-xun. ب

'غمگین، داغ‌دار' (دل-سوخته) basute-del. ج

'موردعلاقه، خوشایند، محبوب' (خواستن-GEN-دل) del-e-ves. د

'شاد، سرمست، راضی' (مست-دل) del-mas. ه

'عزیز، محبوب، خواستنی' (خوابیده-روی-GEN-دل) del-e-sar-xes. و

'صبور، پرتاقت' (منتظر-دل) del-daniš. ز

'شوکه، ترسیده' (دل-شده-خالی) xâli-bayye-del. ح

'غمگین، خشمگین' (دل-GEN-پر) por-e-del. ط

'موردعلاقه، خوشایند' (نشسته-دل) del-nešin. ی

'الهام‌شده' (افتاده-دل) del-daket. ک

اگر قلب بشکند، خون‌آلود شود، یا بسوزد، به‌ترتیب، (۱۲ الف)، (۱۲ ب) و (۱۲ ج)، شخص، احساس غم و ناامیدی خواهد داشت. اگر قلب شما چیزی یا کسی را بخواهد، آن چیز یا شخص، مورد علاقه شماست (۱۲ د). وقتی قلب شخصی مست باشد، آن شخص در واقع احساس شادی می‌کند (۱۲)

ه). اگر قلب شما به شخصی اجازه دهد که سر بروی آن گذاشته و بخوابد، آن شخص برای شما بسیار عزیز است (۱۲ و). زمانی که قلب شما بتواند برای چیزی صبر کند، شما نیز صبور خواهید بود (۱۲ ز). اگر قلب شما خالی شود، مثل زمانی که چیزی را از یک ظرف بیرون می‌ریزید، احساس ترس یا شوکه شدن خواهید داشت (۱۲ ح). می‌توان این‌طور نتیجه گرفت، چیزی، قلب ما را پر می‌کند که در ارتباط با شجاعت و آرامش باشد؛ و زمانی که قلب از داخل به‌مثابه ظرف، خالی شود؛ شجاعت یا آرامش خود را از دست خواهید داد. گاهی چیزی که قلب با آن پر می‌شود، احساس مثبتی را منتقل نمی‌سازد، بلکه بالعکس، با نوعی احساس منفی، نظیر غم و خشم سر و کار دارد (۱۲ ط). این، بدان معنا است که قلب شما در حالت عادی، خالی بوده و زمانی که شما دچار احساسی خاص، نظیر غم یا خشم می‌شوید، با چیزی پر می‌شود. گاهی قلب به‌صورت ظرفی در نظر گرفته می‌شود که مانند اتاقی، دارای فضای کافی برای جای دادن اشخاص و چیزهای گوناگون است (۱۲ ی). وقتی کسی یا چیزی وارد قلب شما شده و در آن می‌نشیند، یا در آن می‌افتد، آن شخص یا چیز، مورد علاقه شماست، زیرا این شماست که به آن‌ها اجازه ورود به قلبتان را داده‌اید. اگر به آن‌ها علاقه‌ای نداشتید، در اتاق قلب خود را به‌رویی آن‌ها باز نمی‌کردید. گاهی، وقتی چیزی در قلب شما می‌افتد، به این معنا است که شما به‌طور ناخودآگاه از چیزی مطلع می‌شوید یا به شما الهام می‌شود (۱۲ ک). به‌نظر می‌رسد که اگر چیزی درون قلب شما بیفتد، نوعی آگاهی و دانش با خود به‌همراه دارد. جملات (۱۳)، اصطلاحات (۱۲ الف)، (۱۲ ی)، (۱۲ و)، (۱۲ ط)، (۱۲ ز) و (۱۲ ک) را به‌صورت کاربردی توضیح می‌دهد.

۱۳) Me del-e beškess-i. الف

تو-شکستن ACC-دل مال من

(مرا خیلی ناراحت کردی. lit.) 'قلب مرا شکستی'

Inta xaber-e ja del-mas bay-ye. ب

او-شد مست-دل از GEN-خبر این

(از شنیدن این خبر خیلی خوشحال شد. lit.) 'از شنیدن این خبر دلش مست شد.'

Vene kečk-e rikâ vene del-e-sar-xes-e. ج

است-خوابیده-روی-GEN-دل مال او پسر GEN-کوچک مال او

(پسر کوچکش را خیلی دوست دارد. lit.) 'پسر کوچکش روی دلش می‌خوابد.'

Me del vene jâ por-e. د

است-پر از او دل مال من  
(از او خیلی ناراحت هستم. lit.) 'دل من از او پر است.'

ه. Me del-e dele heniš-te.

او-نشست در GEN-دل مال من  
(از او خوشم آمده است. lit.) 'او در دلم نشست.'

و. Me del daket-e e-ne.

او-آمدن آن-افتاد دل مال من  
(به من الهام شده است که می‌آید. lit.) 'به دلم افتاده که می‌آید.'

(۱۳ الف) بیان‌گر این نکته است که اگر شخصی، قلب دیگران را بشکند، آن‌ها احساس غم و ناامیدی خواهند کرد. این، بدان معنا است که آسیب‌رساندن به قلب، به هر طریقی، با شکستن آن، خون‌آلودساختن آن، یا سوزاندن آن، موجبات اندوه شخص را فراهم می‌آورد. این جمله، نشان می‌دهد که قلب، به‌مثابه بدنی در نظر گرفته می‌شود که می‌تواند آسیب ببیند. در چنین شرایطی، قلب دیگر قادر به انجام عملکرد طبیعی خود نبوده و درحقیقت، این مشکلات، کار قلب را دچار اختلال خواهند کرد. در نتیجه، طبیعی است که در چنین شرایطی انسان احساس خوبی نداشته باشد. (۱۳ ب) نیز قلب را به‌مثابه بدنی در نظر گرفته که توانایی نوشیدن و مست‌شدن را دارد. در چنین شرایطی، شخص، احساس شادی و رضایت بسیار خواهد داشت. پس قلب، این توانایی را پیدا می‌کند که وظیفه خود را بهتر انجام دهد و در نتیجه، این حس خوب به شخص منتقل شده و شخص، احساس خوبی خواهد داشت. (۱۳ ج) نشان می‌دهد که اگر فردی برای شما بسیار عزیز باشد، گویی سرش را روی قلب شما گذاشته است و این قلب شما است که چنین اجازه‌ای را به او می‌دهد. در نتیجه، اگر کسی برای قلب شما عزیز است، درواقع، برای خود شما عزیز است. در چنین شرایطی نیز قلب همانند بدنی، با قدرت و اراده در نظر گرفته شده است.

در زبان تبری، واژه دال بر عضو «قلب»، در اصطلاحات به‌طور معمول همراه با صفات ویژه‌ای به‌کار می‌رود. این صفات بیان‌گر این باور در این زبان هستند که جنس قلب انسان‌ها می‌تواند متفاوت باشد. درحقیقت، قلب‌ها از مواد مختلفی ساخته شده‌اند، یا به‌عبارتی، انواع مختلفی دارند.

۱۴) 'دل‌رحم، رئوف' (دل-GEN-نرم) narm-e-del الف

ب. del-garm (گرم-دل) 'امیدوار، منتظر'

ج. 'سنگ‌دل، بی‌رحم، ظالم، نامهربان' (دل-GEN-سنگ) sang-e-del

د. 'نامید، مایوس، سرخورده' (سرد-دل) del-sard

ه. 'شجاع، صبور' (دل-GEN-بزرگ) gat-e-del

(۱۴ الف) نشان می‌دهد که اگر قلب شخصی نرم باشد، به این معنی که از جنسی نرم ساخته شده باشد، آن شخص، انسانی مهربان است. از آنجاکه مادهٔ نرم از انعطاف و نفوذپذیری بیشتری نسبت به مادهٔ سخت برخوردار است، انسان‌ها و حتی موجودات دیگر می‌توانند آسان‌تر آن را تحت تأثیر قرار دهند؛ بنابراین، اشخاص با قلب‌هایی نرم، انعطاف‌پذیر و مهربان بوده و به آسانی تحت تأثیر قرار می‌گیرند. اگر قلب شخصی گرم باشد، او انسان امیدواری است (۱۴ ب). می‌توان این‌گونه تفسیر کرد که اگر درون شخصی گرم باشد، وی دارای انرژی و قدرت لازم برای ادامه‌دادن است. حرارت به حرکات شما سرعت می‌بخشد و در نتیجه، شما برای انجام کارها انگیزه پیدا کرده و به دنبال آن، احساس امیدواری خواهید داشت. اگر قلب شخصی از ماده‌ای سخت مثل سنگ، ساخته شده باشد، وی انسانی بی‌رحم و دور از شفقت است (۱۴ ج). اگر چیزی از ماده‌ای سخت ساخته شده باشد، طبیعی است که از انعطاف و نفوذپذیری کمتری نسبت به ماده‌ای نرم، برخوردار باشد؛ بنابراین، اشخاص و اشیاء نمی‌توانند آن را به آسانی تحت تأثیر قرار دهند. در نتیجه، شخصی که دارای چنین قلبی است، نامهربان و بی‌رحم بوده که نفوذ به قلب وی دشوار یا حتی غیر ممکن است. (۱۴ د) نمایان‌گر این باور است که اگر قلب شخصی سرد باشد، به این معنا است که احساس ناامیدی می‌کند. این باور را می‌توان این‌گونه تفسیر کرد که اگر درون شخصی سرد باشد، وی از انرژی و قدرت کافی برای ادامه‌دادن برخوردار نیست. سرما حرکات شما را کند ساخته و در نتیجه، انگیزه‌ای برای انجام کارها نخواهید داشت و طبیعی است که احساس ناامیدی داشته باشید. (۱۴ ه) می‌گوید که اگر قلب شخصی بزرگ باشد، وی انسانی شجاع یا صبور است. چنین باوری را می‌توان این‌گونه تفسیر کرد که قلب بزرگ مانند ظرف بزرگی است که نمی‌توان آن را به آسانی و در مدت‌زمان کوتاهی پر کرد و در نتیجه، حالت روحی فردی که دارای چنین قلبی است، به آسانی و سریع تغییر نمی‌کند و بالطبع، وی انسانی صبوری خواهد بود؛ افزون بر این، قلب بزرگ می‌تواند ظرف بزرگی، پر از احساسات خاص باشد که یکی از آن‌ها احساس شجاعت است؛ بنابراین، فردی با قلبی بزرگ که گنجایش بیشتری برای احساسی خاص مانند شجاعت را دارد، فردی شجاع و ترس خواهد بود. در چنین موردی، می‌توان گفت که استعارهٔ مفهومی زیرین عبارت است از «قلب یک ظرف است». جملات (۱۵) اصطلاحات (۱۴ ب) و (۱۴ ج) را در بافت نشان می‌دهد.

۱۵) الف. Vene nazer me-re del-garm haker-de

آن-کرد گرم-دل ACC-من نظر مال او

(نظر او مرا امیدوار کرد. lit.) 'نظر او مرا دلگرم کرد.'

ب. Sang-e-del-e-jâ na-vene mohabbet-e češ dar-i

تو-داشتن چشم GEN-محبت باید-نه از GEN-دل GEN-سنگ

'از آدم سنگ‌دل نباید انتظار محبت داشته باشی.'

در جمله (الف) نظر و ایده شخصی، موجب گرم شدن قلب شخص دیگری می‌شود؛ به این معنا که نظر وی، امید را به آن شخص منتقل می‌کند. (ب) نشان می‌دهد که اگر قلب شخصی از سنگ ساخته شده باشد، نباید انتظار هیچ محبت و ملاحظتی از وی داشت. این باور بر همان عدم انعطاف و نفوذپذیری قلب سخت، استوار است.

تعدادی افعال چندجزئی نیز در این زبان وجود دارند که شامل واژه‌های دال بر عضو «قلب» هستند. چنین افعالی نیز اثبات‌کننده اهمیت این عضو در بدن انسان هستند.

۱۶) الف. del bakenessen (کندن-دل) 'رهاکردن، ترک کردن'

ب. del del hakerden (کردن-دل-دل) 'مرددبودن'

ج. del das biyârden (آوردن-دست-دل) 'علاقه‌مندکردن'

د. del bebâxten (باختن-دل) 'عاشق شدن'

ه. del ou bayyen (شدن-آب-دل) 'طاق از کف دادن، انتظار بی‌صبرانه'

و. del biyamuen (آمدن-دل) 'تحمل کردن، طاقت آوردن'

ز. del daketen (افتادن-دل) 'الهام شدن'

(الف) بر این باور است که اگر شخصی، قلب خود را از چیزی یا کسی جدا کند، دیگر به آن چیز یا آن شخص، علاقه ندارد و آن‌ها را رها می‌کند؛ بنابراین، اگر قلب شما از کسی یا چیزی کنده یا جدا شود، آن‌ها را نمی‌خواهید. در مثال (ب) اگر شخصی در مورد چیزی تردید داشته باشد، در واقع این قلب اوست که در مورد آن چیز مطمئن نیست؛ بنابراین، قلب شما این توانایی را دارد که برای شما تصمیم بگیرد؛ اگر قلب شما مطمئن باشد، شما هم مطمئن می‌شوید. (ج) بیان‌گر این باور است که اگر شما موفق شوید که قلب کسی را به دست آورید یا در دست بگیرید، در واقع موفق شده‌اید که او را

به خود علاقه‌مند سازید. می‌توان این‌گونه تحلیل کرد که در این شرایط، شما قلب او و در نتیجه احساسات وی را در اختیار دارید و طبیعی است کسی که قلب و احساسات خود را در اختیار شما قرار می‌دهد، به علاقه شما پاسخ مثبت داده و آن را پذیرفته است و به شما عشق می‌ورزد؛ که در غیر این صورت، چنین دارایی باارزشی را در اختیار شما قرار نمی‌داد. در پایان (۱۶ د)، بر این باور است که اگر شما قلب خود را به کسی ببازید، به این معناست که به عشق او گرفتار شده‌اید. در چنین موقعیتی، برخلاف (۱۶ ج)، شخص دیگری، قلب و احساسات شما را در اختیار گرفته و در نتیجه شما به او علاقه‌مند می‌شوید. این افعال چندجزئی، درست مانند عبارات و اصطلاحات دربردارنده واژه‌های دال بر عضو «قلب»، بر اهمیت این عضو حیاتی در بدن و نقش آن در زندگی روزمره گواهی می‌دهند. در این موارد نیز، استعاره مفهومی زیرین عبارت است از «قلب یک بدن است». (۱۶ ه) نشان‌دهنده این باور است که اگر قلب شخصی آب شود (ذوب شود)، به این معناست که آن شخص، صبر و طاقت خود را در مورد مسئله‌ای از کف می‌دهد. چنین باوری را می‌توان این‌گونه تفسیر کرد که اگر قلب به صورت مایع درآید، به خارج از جایگاه خود ریخته و دیگر به صورت ثابت و پایدار وجود نخواهد داشت که بتواند احساساتی مانند صبر و شکیبایی را در خود جای دهد؛ بنابراین در چنین حالتی، فرد نمی‌تواند صبور باشد. (۱۶ و) نمونه جالب توجهی از افعال چندجزئی دربردارنده واژه دال بر عضو «قلب» است؛ زیرا بر این باور استوار است که اگر قلب شما با شما بیاید، شما می‌توانید مسئله‌ای را تحمل کنید و اگر قلبتان با شما نیاید، شما قادر به تحمل آن نخواهید بود؛ بنابراین می‌توان گفت که قلب، خانه‌ای برای شجاعت و صبر که از احساسات آدمی هستند، به حساب می‌آید. اگر چیزی به داخل قلب شما بیفتد، به این معناست که به شما الهام شده است (۱۶ ز)؛ بنابراین، قلب، جایگاه الهام و آگاهی نیز به شمار می‌رود. عباراتی در زبان تبری وجود دارند که دربردارنده واژه دال بر عضو «قلب» بوده و نشان می‌دهند که قلب، جایگاه خاطرات، افکار و اسرار نیز محسوب می‌شود (۱۷ الف) و (۱۷ ب).

‘صحبت صمیمی، حرف دوستانه’ (دل-GEN-درد) dard-e-del. الف (۱۷)

‘صحبت صمیمی، حرف دوستانه، راز’ (دل-GEN-راز) rāz-e-del. ب

قلب جایگاهی برای نگهداری افکار، اسرار و دردهای روحی است (۱۷ الف). در این مورد نیز قلب

مانند ظرفی در نظر گرفته شده است که برای نگهداری چیزهای مختلف به کار می‌رود.

اصطلاحاتی نیز در این زبان وجود دارند که نشان‌دهنده این باور است که قلب ما با بندی در بدنمان

آویزان است (۱۸ الف) و (۱۸ ب).



الف (۱۸). Me del buss-e.

آن-پاره‌شدن دل مال من

(شوکه شدم، خیلی ترسیدم. lit.) 'دل من پاره شد'

ب. Me del dake-te me eškeme del-e.

در-GEN شکم مال من آن-افتاد دل مال من

(شوکه شدم، خیلی ترسیدم. lit.) 'قلبم به داخل شکم افتاد.'

در این اصطلاحات، از قلب به گونه‌ای استفاده شده است که می‌توان آن را مانند گویی آویزان و معلّق در نظر گرفت. چنین تصویری از قلب، نشان‌دهنده حسّاسیت بالا و آسیب‌پذیری قلب، به مثابه عضو بدن است. وقتی قلب در جایگاهی ثابت و محکم قرار نداشته باشد، نیرویی خارجی می‌تواند آن را از جایگاه خود جدا ساخته و موجب به‌وجود آمدن احساساتی همچون ترس، اضطراب و هیجان شود. در این بخش، داده‌هایی از زبان تبری ارائه شده‌اند که بیان‌گر روش‌هایی هستند که گویشوران این زبان، احساسات گوناگون خود را از راه قلب خود توصیف می‌کنند. ضربان قلب، مستلزم پمپاژ کردن خون از قلب به سراسر بدن به وسیله رگ‌ها است؛ بنابراین، تپش قلب به صورت جریانی فیزیکی توصیف می‌شود. چنین جریانی به‌طور مستقیم با احساسات مختلف انسان‌ها در ارتباط است. در نتیجه، می‌توان گفت استعاره مفهومی زیرین، عبارت است از «ضربان قلب، همان احساسات است». روش‌هایی که هدفی، قلب را تحت تأثیر قرار می‌دهد، عبارت‌اند از: به‌دست آوردن قلب، تغییر دادن دمای قلب، شکستن یا سوزاندن قلب، پر یا خالی کردن قلب و انداختن قلب کسی؛ همچنین قلب می‌تواند پر یا خالی شود و حتی می‌تواند اتاق‌هایی برای جای دادن انسان‌ها و دیگر موجودات داشته باشد؛ بنابراین می‌توان گفت استعاره‌های مفهومی زیرین در این موارد عبارت‌اند از «قلب یک بدن است» و «قلب یک ظرف است». قلب در حقیقت، اندام ادراکی و احساسی ما به‌شمار می‌رود که با آن، احساسات گوناگونی را تجربه می‌کنیم که در ارتباط با جهان پیرامون ماست. در این زبان، مانند بسیاری از زبان‌های دیگر، قلب، ظرفی است برای احساسات و امیال بشری، شجاعت، صبر، دلسوزی، دردهای روحی، خاطرات، افکار و دیگر ویژگی‌های انسانی. به‌نظر می‌رسد که کاربردهای استعاری واژه‌های دال بر عضو «قلب»، از نقشی که این عضو در بدن انسان بازی می‌کند سرچشمه گرفته باشند؛ بنابراین، می‌توان ادعا کرد که این استعاره‌ها، ریشه در تجارب رایج مربوط به بدن انسان دارند. حالات و شرایط قلب انسان، نمایان‌گر شرایط روحی، احساسات، نقطه‌نظرات و دیگر فعالیت‌های ذهنی و احساسی اوست؛ بنابراین، قلب،

نماینده یا نگهدارنده طیف گسترده‌ای از احساسات بشری به‌شمار می‌رود.

#### ۴- نتیجه‌گیری

این ادعای لیکاف و جانسون که «استعاره در اصل، یک ویژگی فکری و عملی است؛ و تنها به‌صورت مشتق، یک ویژگی زبانی به‌حساب می‌آید» (۱۹۸۰: ۱۵۳)، انگیزه مطالعات بسیاری در زبان‌های مختلف جهان بوده است که با هدف مرتبط‌ساختن تظاهر زبانی استعاره‌ها، به ریشه‌های شناختی خود انجام شده‌اند. یکی از این ریشه‌های شناختی در بسیاری از گفتگوهای استعاری روزمره، بدن انسان است. بدن انسان نقش بسیار مهمی به‌مثابه حوزه مبدأ برای مجاز و استعاره ایفا می‌کند. درحقیقت، بدن انسان، همواره رایج‌ترین منبع استعاره بوده است (اسمیت<sup>۱</sup> و دیگران، ۱۹۸۱). انسان از آغاز خلقت، همواره به شناخت جهان از راه شناخت بدن خود و اعضای آن تمایل داشته است. براساس این حقیقت، انسان اغلب از استعاره‌های مفهومی آن‌دسته از اعضای بدن خویش استفاده می‌کند که بیشترین آشنایی را با آن‌ها به‌واسطه فعالیت‌های روزمره دارد. او از اندام‌هایی همچون سر، چشم، گوش، بینی، دست و پا به‌مثابه ابزارهایی برای درک و دریافت مفاهیم دیگر حوزه‌ها، بهره می‌گیرد. این مفهوم زبان‌شناختی رایج، استعاره بدن‌مند نامیده می‌شود. درنتیجه، درک این مطلب که استعاره‌های بدن‌مند چگونه به‌منزله روشی اصلی برای درک خود انسان و جهان انتزاعی که وی در آن زندگی می‌کند به‌کار می‌روند، می‌تواند بسیار جالب توجه باشد.

ازسوی دیگر، یکی از زبان‌هایی که در ایران به آن تکلم می‌شود و مطالعات اندکی درزمینه‌های شناختی درمورد آن انجام گرفته است، زبان تبری است که به‌طورعمده در استان مازندران، استفاده می‌شود. نگارندگان این مطالعه، بر این باور بودند که انجام چنین پژوهشی، درزمینه معنائشناسی شناختی، می‌تواند نقطه آغازی برای انجام مطالعات مشابه در این حوزه باشد که با توجه به گرایش‌های زبان‌شناسی امروزی، ضروری به‌نظر می‌رسد.

در این مطالعه، ماهیت استعاری عبارات و اصطلاحات زبان تبری که دربردارنده واژه‌های دال بر دو عضو بدن، «قلب» و «چشم»، هستند، از دیدگاه زبان‌شناسی شناختی، مورد بحث قرار گرفته‌اند. به‌نظر می‌رسد این عبارات‌ها و اصطلاحات، ریشه‌هایی شناختی و تجربی در تجارب بدن‌مند رایج و روزمره با دو عضو قلب و چشم داشته باشند. اگرچه به‌نظر می‌رسد که تخیلات نیز در کاربردهای استعاری اصطلاحات مورد مطالعه، دخیل باشند، اما همچنان نمی‌توان ریشه‌های آن‌ها را در تجارب بدن‌مند، انکار

کرد. درحقیقت، تجارب بدن‌مند روزمره به انسان کمک می‌کند که مفاهیم انتزاعی را از راه حوزه‌های مبدأ ملموس بدن خود درک کند. انگیزه اصلی این تحلیل زبان‌شناختی، پاسخ به این پرسش بوده است که انسان چگونه از درک و شناخت خود از بدن خویش، به‌مثابه ابزاری برای درک و شناخت جهان انتزاعی پیرامون خود بهره می‌گیرد؛ و نیز پاسخ به این پرسش که این عبارات و اصطلاحات بدن‌مند چگونه بر درک و شناخت انسان‌ها تأثیر می‌گذارند. برای نتیجه، می‌توان گفت که استعاره مفهومی زیرین در این عبارات و اصطلاحات در زبان تبری عبارت است از: «اندام ادراکی، نشان‌گر خود ادراک است».

### منابع

- آموزگار، ژاله (۱۳۷۴). *تاریخ اساطیری ایران*. تهران: سمت.
- ابولقاسمی، محسن (۱۳۷۴). *ریشه‌شناسی (تیمولوژی)*. تهران: ققنوس.
- بشیرنژاد، حسن (۱۳۷۹). *بررسی جایگاه و کاربرد فارسی و مازندرانی*. در *شهرستان آمل*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی، دانشگاه علامه طباطبائی.
- (۱۳۸۱). *زبان مازندرانی و دورنمای آینده*. فصلنامه علمی - پژوهشی *اباختر*، ۲ (۵ و ۶)، (صص. ۲۰۳-۲۳۱). ساری: مرکز مطالعات ایرانی.
- جهانگیری، نادر (۱۳۵۳). *بررسی تعداد، توزیع و گسترش گویش‌های رایج در استان مازندران*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، تهران: دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران.
- حجازی کناری، سید حسن (۱۳۷۲). *پژوهشی در زمینه نام‌های باستانی مازندران*. تهران: روشنگران.
- (۱۳۷۴). *واژه‌های مازندرانی و ریشه باستانی آن‌ها*. تهران: بنیاد نیشابور.
- شکری، گیتی (۱۳۷۰). *ساخت فعل در گویش مازندرانی ساری*. فرهنگ، (۶)، ۲۱۷-۲۳۱.
- (۱۳۷۴). *گویش ساری (مازندرانی)*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- (۱۳۷۶). *ماضی نقلی در گویش‌های مازندران و گیلان*. *نامه فرهنگستان زبان و ادب فارسی*، ۴ (۴)، ۷۰-۵۹.
- (۱۳۷۹). *ستاک‌های حال و گذشته در گویش‌های گیلان و مازندران*. *اولین سمینار گویش‌شناسی ایرانی*، ۳۰۱-۳۴۸.
- (۱۳۸۴). *گویش رامسری*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- فلاح، علی محمد (۱۳۸۱). *گروه‌های نحوی در گویش آملی (مازندرانی)*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، تهران: دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی دانشگاه علامه طباطبائی.

کلباسی، ایران (۱۳۷۲). پیشوندهای تصریفی و اشتقاقی در افعال گویش مازندرانی کلاردشت. *مجله زبان‌شناسی*، ۱۰ (۱)، ۸۸-۱۰۶.

----- (۱۳۷۶). *گویش کلاردشت*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

نجف‌زاده‌بارفروش، محمدباقر (۱۳۶۸). *واژه‌نامه مازندرانی*. تهران: بنیاد نیشابور.

واسو جویباری، خدیجه (۱۳۸۵). بررسی تفاوت بین نسلی در کاربرد واژه‌های مازندرانی جویباری. پایان‌نامه

کارشناسی ارشد، دانشکده ادبیات، زبان‌ها و تاریخ دانشگاه الزهراء.

هومند، نصرالله (۱۳۶۹). *پژوهشی در زبان تبری*. آمل: کتابسرای طالب آملی.

Crystal, D. (1992). *An Encyclopedic Dictionary of Language and Languages*. Oxford: Basill and Blackwell.

Gentner, D. & A. Markman (1997). Structure mapping in analogy and similarity. *American Psychologist*, 52, 45-56.

Gibbs, R. & E. Berg (1999). Embodied metaphor and perceptual symbols. *Behavioral and Brain Sciences*, 22, 617-618.

Holyoak, K. & P. Thagard (1995). *Mental leaps: analogy in creative thought*. Cambridge, MA: MIT Press.

Johnson, M. & G. Lakoff (2002). Why cognitive linguistics requires embodied realism. *Cognitive Linguistics*, 13 (3), 245-263.

Lakoff, G. & M. Johnson (1980). *Metaphors we live by*. Chicago. IL: University of Chicago Press.

----- (1993). The contemporary theory of metaphor. In: A. Ortony (ed.), *Metaphor and thought*, (pp. 202-251). Cambridge: Cambridge University Press.

----- & M. Johnson (1999). *Philosophy in the flesh: The Embodied Mind and Its Challenge to Western Thought*. New York, NY: Basic Books.

Olza, I. (2011). On the (meta) pragmatic value of some Spanish idioms based on terms for body parts. *Journal of Pragmatics*, 43, 3049-3067.

Shokri, G. (2002). Sâxt e Fe'1 dar Guyeš e Râmsari (Verb structure in Râmsar dialect). Professor Jes Peter Asmussen Memorial Volume, *Copenhagen*, pp. 83-111.

----- (2010). Impersonal Constructions in Mazandarani. *Orientalia Suecana*, 59.

Smith, M. K., H. R. Pollio & M. K. Pitts (1981). *According to an Anlysis of figurative language over three centuries*.

Yu, N. (2000). Figurative uses of finger and palm in Chinese and English. *Metaphor and Symbol*, 15, 159-175.

----- (2001). 'What does our face mean to us?' *Pragmatics and Cognition*, 9, 1-36.

----- (2003). Metaphor, Body, and Culture: The Chinese Understanding of Gallbladder and Courage. *Metaphor and Symbol*, 18, 13-31.

----- (2004). The eyes for sight and mind. *Journal of Pragmatics*, 36, 663-686.

Zahedi, K. (2012). Body parts in language: A cognitive semiosis of human mind. *Procedia - Social and Behavioral Sciences*, 32, 334-338.